

توسط عیسی دیده می شود ...

در گفتگو با عیسی

در خانه با زندگی عیسی

لوقا ۱۹، ۱ - ۱۰

عیسی به آریحا درآمد و از میان شهر می گذشت 2. در آنجا توانگری بود، زکا نام، رئیس خراجگیران 3. او می خواست ببیند عیسی کیست، اما از کوتاهی قامت و ازدحام جمعیت نمی توانست 4. از این رو، پیش دوید و از درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، زیرا عیسی از آن راه می گذشت 5. چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریست و به او گفت: «زکا، بشتاب و پایین بیا که امروز باید در خانه تو بمانم 6». زکا بی درنگ پایین آمد و با شادی او را پذیرفت 7. مردم چون این را دیدند، همگی لب به شکایت گشودند که: «به خانه گناهکاری به میهمانی رفته است 8». و اما زکا از جا برخاست و به خداوند گفت: «سرور من، اینک نصف اموال خود را به فقرا می بخشم، و اگر چیزی به ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر به او باز می گردانم 9». عیسی فرمود: «امروز نجات به این خانه آمده است، چرا که این مرد نیز فرزند ابراهیم است 10. زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد».

او مردی به نام زکا بود. معنی این اسم «مرد عادلانه» است! زکا احتمالاً امید بزرگ خانواده او بود. شاید والدین او امیدوار بودند که پسرشان الگوی خوبی برای دیگران باشد. کسی که والدینش می توانستند از رفتار او افتخار کنند. طور دیگری رقم خورد. زکا از زمان بچگی دوست داشت دزد باشد و سپس او نیز با دروغها و گناهان کوچک جوانی بعداً تبدیل به یک عادت شد. سپس فقط با یک قدم کوچک بود که زکای جوان می توانست در دفتر خراج گیر نامزد کند. با پشتوانه قدرت دولت روم، او می توانست با دروغ و فریب، انسان را سرکوب کند ... هر چیزی که او می خواست را انجام داد. از این طریق، کلاهبردار کوچک به اوج رسید. او ثروتمند شد. خیلی ثروتمند و تأثیرگذار. حتی رئیس خراجگیران بود. اما هیچ کسی نمی خواست به زکا نزدیک باشد. و به همین دلیل او از افراد دیگر منزوی شد. در سکوت، قلب زکا مانند طوفان بود. از یک طرف، او گرفتار کارهای وحشتناکی بود که انجام داده بود. از طرف دیگر، فاصله وحشتناک با خدا و احساس رها شدن توسط افراد دیگر ... به نظر من خوب نیست که قلب انسان تنها بماند! تنهای وجدان شکایت کند. شرارت خود شخص و دیگران در اتاق تاریک بزرگتر و بزرگتر می شود. و همه ی ثروتهای جهان هرگز نمی توانند این قلب را آرام کنند. به نظر من گناه به تاریکی احتیاج دارد تا واقعاً بیرون بیاید. قلب انسان مکان تاریکی است. انسان فقط نمی تواند شر را در قلب کنترل کند. همان چیز بزرگتر و بزرگتر می شود. این یک چیز بسیار خطرناک است. مولانای رومی، شاعر نوشت: "یک فکر شیطانی از مورچه شروع می شود و وقتی بزرگ می شود به اژدها تبدیل می شود." از قبل با آدم و حوا اینگونه اتفاق افتاده بود. پس از گناهان آنها مجبور بودند گناهان را با یک برگ انجیر پنهان کنند و پسرشان قابیل اجازه داد حسادت در قلب او رشد کند، که بعداً منجر به قتل شد ... زکا فقط یک نمونه از همه ی ماست. همه ی ما تجربه ی جنگ در قلب را می شناسیم. مثل اینکه شخصی حرف بدی را به شما بزند. و این کلمه در قلب شما می ماند. شما نمی توانید از شر آن خلاص شوید. و احساس آسیب و عصبانیت کنید. حتی اگر نفرت احساس دارید. و این احساس میوه ی خوبی به همراه ندارد. داستان زکا داستانی است چگونه عیسی ما را از چنین جنگ های قلبی رها کرد. این داستانی است که چگونه عیسی افراد گمشده را جستجو کرده و آنها را نجات می دهد. عیسی خودش این کار را از طریق این سه راه انجام می دهد:

او به عمیق قلب را حتی در تاریکی می بیند.

او با ما صحبت می کند

او با ما زندگی می کند

دیدن، سخن گفتن، سکونت کردن. اینها فقط سه واژه برای یک دیدار شخصی با عیسی نیستند. اینها سه حرکت بنیادین همه ی مسیحی اند، از زمانی که انسانها به نام عیسی رهسپار شدند تا انجیل را به میان ملت ها ببرند. از جمله از شهر هرمانسبورگ، جایی که مبلغان لوتری آن زمان به سراسر جهان روانه شدند. آنچه در وجود زکای در مقیاسی کوچک رخ داد، تا امروز در مقیاسی بزرگ رخ می دهد: خدا انسان هایی را می بیند که دیگران نادیده می گیرند. خدا با انسانها به زبان خودش سخن می گوید. و خدا نزد انسان هایی که به سوی آنان فرستاده شده است، سکونت می گیرند. داستان زکا به شکلی بود که، لحظه ای که عیسی او را دید، زکا تغییر کرد ... در واقع، عیسی

در حال عبور بود و نمی خواهد در آن شهر بماند. جمعیت زیادی در اطراف او بودند. با این حال عیسی می توانست زکا کوچک را در مخفیگاه خود ببیند و حتی قلبش را تشخیص دهد. هیچ کسی به جز عیسی نمی تواند چنین کاری کند. عیسی زکا را دید. و زکا عیسی را دید. عیسی به قلب زکا بسیار عمیق نگاه کرد. و زکا را همانطور که بود شناخت. در این کلمه‌ی "دیدن" معنی عمیق تری وجود دارد! وقتی خدا جهان را آفرید، گفته می شود، "خدا دید!" و سپس خدا دوباره گفت، "ببین! خوب است!" عیسی این زکا را به عنوان خالق دید! چشمان عیسی می توانست تمام دیوارهایی را که زکا در قلب او ساخته بود، ببیند. عیسی نه تنها زکا را به عنوان یک گناهکار دید، بلکه او را با نگاه خالق دید که انسان را دوست دارد. عیسی نه تنها می توانست شرارت را ببیند، بلکه کودک گم شده را نیز می دید! کودکی که باید مثل بچه‌ی خدا باشد. کودکی را که خدا میخواست. کودکی که به آن افتخار کند. یک مرد عادلانه! زکا! این نخستین حرکت مبلغ است: دیدن. نه نگاه کردن به انبوه جمعیت، نه به یک آمار یا یک «منطقه‌ی هدف»، بلکه نگاه کردن به همان یک انسانی که در پس جمعیت تقریباً ناپدید می‌شود. برای من شخصاً این به این معناست: نخست به چهارده زبانی که در جماعت ما هست نگاه نمی‌کنم، بلکه به همان یک مرد از ایران، همان یک زن از افغانستان، همان یک کودک از لایپزیش-فولکمارسدورف نگاه می‌کنم، کسانی که خدا مدت‌ها پیش از آنکه حتی یک مبلغ در راه باشد، ایشان را دیده بود. مبلغ با این آغاز نمی‌شود که ما خدا را نزد انسان‌ها ببریم. مبلغ با این آغاز می‌شود که خدا انسان‌ها را می‌بیند. و ما را گاهی چون ابزارهایی می‌فرستد، نه برای آنکه رو برگردانیم، بلکه برای آنکه بنگریم. ما در ردپای عیسی گام برمی‌داریم و می‌آموزیم با چشمان او بینیم کسانی را که خدا از پیش دیده است.

آیا می خواهید توسط خدا دیده شوید؟ آیا احساس می کنید که در تاریخ بزرگ جهان گم شده اید؟ یا افکار و تجربیات بسیار بدی احساس می کنید؟ آیا مردم با شما بد رفتاری کرده‌اند و شما نمی توانید از این شر خلاص شوید؟ شاید شما هم اجازه داده باشید که مورچه‌ی کوچک "نفرت" لانه‌ای در قلب شما ایجاد کند و... حالا مورچه‌ی بدجنس به بادبادک تبدیل شده است. اگر چنین است، می توانید بدانید که خدا شما را می‌بیند. با مزمور ۱۳۹ می توانید دعا کنید: "خداوند، تو مرا آزموده و شناخته‌ای.

۲ تو از نشستن و برخاستنم آگاهی، و اندیشه‌هایم را از دور می‌دانی. ۳ تو راه رفتن و آرامیدنم را سنجیده‌ای، و با همه راههایم آشنایی. ۴ حتی پیش از آنکه سخنی بر زبانت آید تو، ای خداوند، به تمامی از آن آگاهی. "خدا کاملاً با شماست و او نه تنها شما را همانطور که هستید می‌بیند، بلکه شما را هم دوست می‌دارد. وقتی عیسی به درخت توت که زکا نشسته بود رسید، نه تنها او را دید، بلکه همه چیز را پشت سر گذاشت و تمام توجهش را به زکا داد. و گفت: زکا، بشتاب و پایین بیا!

این دومین حرکت است: عیسی زکا را از فراسوی جمعیت خطاب نمی‌کند، بلکه کاملاً شخصی، با نام خودش. او به زبان او سخن می‌گوید. نه فقط زبان کلمات، بلکه زبان دل. این نیز مبلغ انجیل است: نه فقط موعظه کردن، بلکه سخن گفتن به زبانی که طرف مقابل واقعاً می‌فهمد. هر کس که تاکنون کوشیده باشد یک اعتقادنامه، یک دعای پدر اسمانی یا یک کاتکیسم را به زبانی بیگانه ترجمه کند، می‌داند که تنها در همین کار چه قدر تلاش، محبت و شکیبایی نهفته است تا انسانی بتواند کلام خدا را به زبان خودش بشنود. این امری فرعی در مبلغ انجیل نیست، بلکه هسته‌ی آن است: خود خدا در عیسی زبان انسانی ما را از آن خود کرد تا ما او را بفهمیم. از این رو ما نیز چه به آلمانی، چه به فارسی، به هر چند زبان که باشد، نه درباره‌ی انسان‌ها، بلکه با ایشان سخن می‌گوییم.

و بعد همه چیز خیلی سریع اتفاق افتاد. زکا، که باید از قبل در درخت پنهان می‌شد، ناگهان ظاهر شد و دقیقاً همان جایی که عیسی بود ایستاد. این اتفاق شگفت‌انگیز است!! در یک طرف عیسی ایستاده بود، که هرگز گناهی مرتکب نشده بود و در طرف دیگر زکا جنایتکار معروف ایستاده بود! این تصویری است که بسیاری نتوانستند تحمل کنند و مجبور شدند او را بترسانند. «نگاه کن او با گناهکاران و باجگیران نشسته و غذا می‌خورد!» بنابراین فریسیان گفتند. آنها بعداً عیسی را که در کنار قاتل به صلیب آویخته بود مسخره کردند. به دقیقاً عیسی هرگز از گناهکاران اجتناب نمی‌کرد. بلکه او به دنبال آنها بود و نزدیک به آنها بود. او به دنبال آنها بود زیرا می‌خواست آنها را نجات دهد. به همین دلیل او به سراغ ما انسانها آمد. اگر عیسی امروز هم با ما انسانها صحبت می‌کند، پس همیشه فقط این کار را می‌خواهد انجام دهد. او می‌خواهد مشارکت را بین خدا و انسان برقرار کند. بنابراین هرگز نیازی نیست که در کنار عیسی شرمسار شویم. ما همچنین هرگز نیازی نیست که از عیسی مخفی شویم. بر عکس! به خصوص هنگامی که با تمام ضعف‌ها و گناهان در مقابل او قرار می‌گیریم، او ما را در آغوش می‌گیرد و از ما استقبال می‌کند... هر کسی که می‌خواهد در پشت درخت خودشان یا هر چیز دیگری پنهان شود، می‌تواند این کار را نیز انجام دهد. اما آن شخص با خودش می‌ماند و با گناه خود می‌ماند... به همین دلیل عیسی زکا را صدا می‌کند! از درختی که هم اکنون در آن مخفی شده اید پایین بیایید. شما نه تنها می‌توانید این کار را انجام دهید! بلکه می‌

توانید با عیسی باشید، که شما را خیلی خوب درک می‌کند و می‌تواند شما را شفا دهد! عیسی می‌خواهد همه‌ی ما از درختان مختلف خود که در آن مخفی شده ایم، پایین بیاوریم. و عیسی به دنبال ما است! هیچ راهی برای آن کار هرگز خیلی دور نیست! روزی که زکا از درخت خود پایین آمد، زندگی او کاملاً تغییر کرد. عیسی نه تنها با زکا صحبت کرد، بلکه به خانه‌ی او رفت و با او زندگی کرد. از طریق عیسی، زکا ناگهان اعتماد به نفس داشت و قلب خود را گشود. او می‌توانست در مورد همه‌ی مشکلاتش صریح و آزادانه صحبت کند. او می‌توانست در مورد کارهای ناشایستی که انجام داده بود با دیگران صحبت کند.

این سومین و شاید دشوارترین حرکت مبلغ انجیل است: عیسی به یک نگاه دوستانه و یک سخن نیکو بسنده نمی‌کند. او همراه به خانه می‌رود. او پیش زکا سکونت می‌گزیند. دقیقاً همین کاری است که مبلغان مسیحی نسل‌اندرنسل، هر گاه که رهسپار شدند، انجام داده‌اند: نه فقط به دیدار آمدن، بلکه ماندن؛ نه فقط آوردن یک برنامه، بلکه شریک شدن در زندگی. ما نیز در «بروکه» هر هفته این را در مقیاسی کوچک تجربه می‌کنیم: انسان‌هایی از چهارده ملیت که نه فقط در کنار هم، بلکه با هم زندگی می‌کنند، دعا می‌کنند و عبادت را جشن می‌گیرند. هر جا عیسی سکونت گزیند، غریبه‌ها به یک خانواده بدل می‌شوند.

نه تنها این کار. زکا هر کاری را که اشتباه انجام داده بود به خوبی تبدیل کرد و چند برابر، چیزی را که از مردم به اجبار گرفته بود، پس داد و تلافی کرد. اما بهترین چیز سخنان پروردگار ما بود: "امروز نجات به این خانه بازگشت" این بدان معناست که صلح فرا رسیده است! یعنی قلب آزاد شد! یعنی خدا وارد خانه شده است. می‌توان کمی از آن لذت را از داستان زکا شنید. اوه، چقدر به این آزادی احتیاج داریم! دیدن. سخن گفتن. سکونت کردن. این همان کاری است که عیسی با زکا کرد. و همان کاری است که مبلغ مسیح تا امروز انجام می‌دهد، در هرمانسبورگ، در لایپزیش و هر جا که عیسی ما را به سوی آن می‌فرستد. آه، چه قدر سخت به این آزادی در او نیازمندیم، که دیده شویم، خطاب قرار گیریم و بتوانیم با او زندگی کنیم! ما به این دیدار نه فقط یک بار، بلکه بارها و بارها نیاز داریم. از همین رو ما اینجا هستیم. زیرا عیسی ما را دیده و فراخوانده است. از همین رو خود را زیر کلام او قرار می‌دهیم و از همین رو صمیمی‌ترین رفاقت را با او برقرار می‌کنیم، آنگاه که بدن و خون او را می‌ستانیم. سپس شفا یافته و سرشار از اعتماد به سوی جهان روانه می‌شویم. امروز نجات به این خانه رسیده است! آمین.